

رویکرد دخترانه به ادبیات کودک و نوجوان

سیری تطبیقی در داستان‌های مژگان کلهر

● عنوان کتاب: کسی که موهایم را شانه زد

● نویسنده: مژگان کلهر

● تصویرگر: علی اصغر محتاج

● ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

● نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۲

● شمارگان: ۱۰۰۰۰ نسخه

● تعداد صفحات: ۸۸ صفحه

● بها: ۶۸۰ تومان

در آثار مژگان کلهر، ادبیات ویژه‌ای که می‌توان آن را «ادبیات دخترانه» نام نهاد، شکل گرفته است: از قدیمی‌ترین اثر او، یعنی مجموعه چهارجلدی «ماجراهای آفتاب و عزیزخانم» (کتاب‌های آفتابگردان، ۱۳۷۵) تا تازه‌ترین اثرش، مجموعه داستان‌های کوتاه «کسی که موهایم را شانه زد (کانون، ۱۳۸۲)، هم‌چنین کتاب «پس از عرض سلام» (سروش، ۱۳۷۷) که در قالب نامه نگاشته شده است.

آنچه آثار کلهر را متمایز می‌سازد، پرداختن جدی و عمیق به عوالم دخترانه و زنانه است. داستان‌های او، از منظر چشم دختری نوجوان روایت می‌شود. نویسنده با کمک زاویه دید «من راوی»، نگاهی نزدیک، حسی و درونی به مسائل و روابط خانوادگی و موقعیت اجتماعی شخصیت‌های داستان دارد. غالب شخصیت‌های داستان‌های کلهر، مؤنث هستند و شخصیت اصلی آن‌ها دختری نوجوان است. در بیشتر داستان‌ها، کنار راوی و مادر، پیرزنی هم حضور دارد و این سه نفر، تقریباً شخصیت‌های ثابت داستان‌های کلهر را می‌سازند. در ماجراهای آفتاب و عزیزخانم، پیرزن داستان، «عزیزخانم» صاحبخانه است. عزیزخانم از آن صاحبخانه‌های قدیمی است که با مستأجرهای خودشان قاطی می‌شوند و روابط صمیمی برقرار می‌کنند و همین روحیه، اسباب خلق داستان‌هایی را فراهم می‌آورد. در ماجراهای «آفتاب و عزیزخانم»، پدر و سایر شخصیت‌های مذکر یا حضور ندارند و یا نقش مهمی ندارند. شخصیت‌های محوری آفتاب و عزیزخانم هستند.

در «پس از عرض سلام» هم پدر خانواده در سفر و مشغول گذراندن طرح است. نامه‌های راوی دختر نوجوان، حضور پدر را زنده نگه می‌دارد. در داستان‌های «کسی که موهایم را شانه زد» نیز پدر و شخصیت‌های مذکر، هم‌چنان غایب هستند و اگر هم هراز گاهی پیدایشان می‌شود، حضور مؤثری در داستان عهده ندارند. در آثار کلهر، به لحاظ فیزیکی، زنان حضور بسیار پررنگی دارند، اما در بعضی داستان‌ها حضورشان فقط در حد حضور فیزیکی باقی می‌ماند و در برخی فراتر می‌رود.

در برخی آثار، شخصیت‌های مؤنث تشخص دارند. آن‌ها با ویژگی‌های سنی، تحصیلات و سواد، اخلاقی، اجتماعی، باورها و اعتقادات در داستان می‌آیند و نقش بازی می‌کنند (مثل آفتاب و عزیزخانم، در مجموعه ۴ جلدی ماجراهای آفتاب و

عزیزخانم).

در برخی داستان‌ها، زنان تشخص ندارند و ویژگی‌های سنی، تحصیلی و اجتماعی، قیافه و زیبایی آن‌ها مطرح نیست. زنان در بسیاری از داستان‌های مجموعه «کسی که موهایم را شانه زد»، فقط در نقش‌های سنتی مادر، همسر، عروس و یا دختر مطرح می‌شوند. آن‌ها سخت درگیر کارهای یکنواخت، کسالت‌آور و تمام‌نشدنی خانه تصویر می‌شوند.

فضای داستان‌های مژگان کلهر، چهاردیواری خانه است و یا کمی آن سوتر، مدرسه و محله. انتخاب این فضا و آن شخصیت‌ها، لاجرم مسائل و روابط خانوادگی، عاطفی و حداکثر مدرسه و محله را در برمی‌گیرد. کلهر با گزینش زاویه دید «من راوی»، توانسته به ظرایف و پیچیدگی‌های عوالم دخترانه و زنانه راه پیدا کند و موضوع‌ها و مسائلی مانند صعوبت، یکنواختی و ناتمامی کارهای خانگی، مادر بزرگ‌های معمولاً بیمار و ناتوانی که با خانواده‌ها زندگی می‌کنند (مستقل از این که مادر بزرگ‌های پدري یا مادری باشند)، تنهایی و انزوای زن در تحمل مشکلات ریز و درشت اقتصادی، حضور سایه‌وار و کم‌جان مرد در خانه، دنیای دخترانه در دایره رفتارهای کلیشه‌ای و تبعیض آلود، تقابل و تضاد باورهای سنتی مادر بزرگ‌ها و نگاه‌های تازه دخترانه را بازتاب دهد. برخی با قوت و جسارت و خلاقیت بیشتر و برخی کم‌تر و همین تفاوت‌ها، انگیزه دسته‌بندی داستان‌های کلهر را در سه دسته فراهم می‌سازد.

۱. داستان‌هایی که شخصیت‌های اصلی آن مؤنث هستند: تعداد شخصیت‌های مؤنث، از مذکر بیشتر است. فضا و موضوع داستان، دخترانه است. حضور دختران و زنان، بیشتر به لحاظ فیزیکی اهمیت یافته‌است.

۲. داستان‌های اعتراض: در این گونه داستان‌ها، شخصیت‌های مؤنث، به شرایط و موقعیت محدود و ظالمانه دختران و رفتارها و نگرش‌های کلیشه‌ای اطرافیان نسبت به خود، واکنش نشان می‌دهند و سخن به اعتراض می‌گشایند، اما واکنش آن‌ها از حد زبان و بیان فراتر نمی‌رود.

۳. داستان‌های واکنشی: در این دسته از داستان‌ها، شخصیت‌ها ضمن در برداشتن ویژگی‌های دسته اول و دوم، یک گام جلوتر ایستاده‌اند. شخصیت اصلی با رفتار خود، ساختار

بسته خانوادگی را می‌شکنند، از دیوار بالا می‌رود، شیشه می‌شکنند، در برابر بکن نکن‌ها واکنش عملی نشان می‌دهد و به خود و خواسته‌های خود، آشکارا توجه دارد. داستان‌های دسته سوم، به سبب حضور شخصیت‌های خلاق و جسور و شجاع، نسبت به داستان‌های دسته اول و دوم، در موقعیت فراتری قرار می‌گیرند.

دسته اول

- مجموعه چهارجلدی ماجراهای آفتاب و عزیزخانم، در دسته اول جای می‌گیرد، آفتاب و عزیزخانم، شخصیت‌های اصلی داستانک‌ها هستند. تضاد باورها و اعتقادات سنتی عزیزخانم و کم‌تجربگی آفتاب، سادگی و صفای عزیزخانم و شیطنت‌های کودکانه آفتاب، دستمایه ماجراها قرار گرفته‌اند. داستان‌ها دنیای آفتاب و عزیزخانم را به صورتی طنزآمیز ساده و با صفا تصویر می‌کنند.

- داستان‌های «لاله ماه نو»، «باران روز سوم»، «عمقزی» و «چهارراه گلی» از مجموعه داستان «کسی که موهایم را شانه زد» را می‌توان در نوع اول جای داد. در لاله ماه نو، شخصیت اصلی، دختری است نوجوان که به بهانه دیدن لاله ماه نو و ارتباطش با باور مادر بزرگ، مبنی بر برآورده شدن آرزوها با دیدن لاله ماه نو، از آرزوهای کوچک و بزرگش حرف می‌زند. خوردن یک دل سیر آلبالو خشکه، ماشین آلبالویی مدل جدید همسایه، تغییر رنگ چشم‌ها، غیب شدن جوش‌های صورت، شلوار لی، بازی کردن توی فیلم، آرزوی داشتن کفشی مثل... و نمره‌های خوب، دنیای دخترانه راوی را می‌سازد. حداکثر واکنش اعتراض‌آمیز او، انداختن خط روی در

عقبی ماشین آلبالویی مدل جدید همسایه است. پدر در داستان لاله ماه نو، شب کار است و حضور ندارد؛ مگر در صحنه‌ای نیمه تمام در ذهن دختر که با آقامهران، همسایه ماشین دار و پولدار مقایسه می‌شود. تمنای دخترانه راوی، بغض او نسبت به آقامهران (وقتی سوار ماشین

آقامهران می‌شود تا مادر بزرگ بیمارارش را به بیمارستان ببرند)، به سرعت فروکش می‌کند.

«باران روز سوم» هم از نوع اول است. شخصیت‌های این داستان، راوی (دختر نوجوان)، مادر بزرگ و دختر داییش مرضیه است. داستان از این قرار است که آن‌ها سه روز مداوم، در محاصره باران هستند. خطر ریزش دیوار و سقف، آن‌ها را تهدید می‌کند. هر سه نگران هستند و دلشوره دارند. مادر بزرگ، راوی را می‌فرستد تلفن بزند و از داییش بخواهد بیاید و آن‌ها را از

مهلکه نجات بدهد و مرتب می‌گوید «آخر زمان شده» و با این عبارت، شدت وخامت اوضاع را در گوش راوی و مرضیه و خودش تکرار می‌کند. شدت باران چنان است که مدرسه‌ها را تعطیل کرده‌اند، دوتا از بچه دبستانی‌ها را آب برده، سقف چکه می‌کند، دیوارها شل شده و نزدیک است بریزند. با این همه هر سه (راوی، مرضیه و مادر بزرگ) توی همان اتاق در آستانه ویرانی، منتظر می‌مانند و تا صدای

بوق ماشین داییش را نمی‌شنوند، از خانه بیرون نمی‌زنند. در این داستان هم مثل لاله ماه نو که آقا مهران در نقش ظاهر می‌شود و مادر بزرگ بیمار را نیمه شب به بیمارستان می‌برد، داییش در نقش نیروی رهایی بخش از راه می‌رسد و شخصیت‌های زن را که در آستانه

خطر، دست روی دست گذاشته‌اند از خطر می‌رهاند.

در داستان «عمقزی» عمقزی مریم است و بهبودی‌اش بسته به عطسه کردن است و همین می‌شود مسئله مرکزی راوی، مادر و حتی همکلاسی‌های راوی، عمقزی پیرزنی است که با خانواده راوی زندگی می‌کند. در این داستان هم مثل سایر داستان‌ها، پدر حضور ندارد و مادر در مراقبت و نگهداری از عمقزی و اداره خانه تنهات. او حتی آن قدر پول ندارد که بدهد زن کولی فالش را

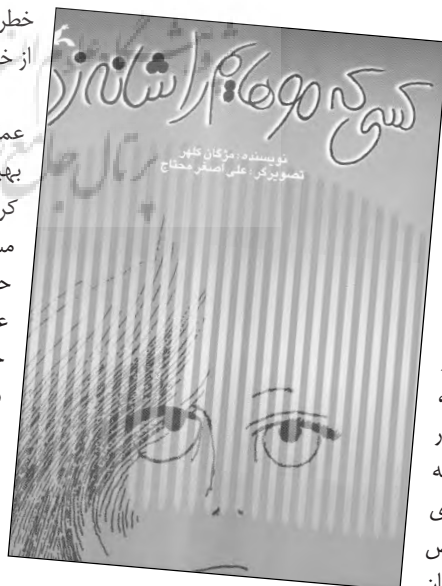
بگیرد. تا آخر، اسمی و اثری از پدر به میان نمی‌آید؛ جز این که سال گذشته، چوب سیگار فیلتردار برای عمقزی خریده که دیگر چپق نکشد و سیاهی

چشم‌های کولی که کفش‌های واکس زده پدر را در ذهن دختر تداعی کند. این داستان، نمایی است از درون خانه و روابط افراد آن از فاصله نزدیک. نویسنده موفق می‌شود زن داستان را در نقش همسر، مادر، دختر گرفتار و مستأصل تصویر کند. در داستان چهارراه گلی (ص ۷۶)، شخصیت‌ها کاملاً مؤنث هستند. شخصیت مذکر داستان، در جایگاه پدر و همسر، هم‌چنان غایب است و مادر هم

چنان گرفتار کارهای خانگی به علاوه، زن مرضی که این بار عمه خانم است و مرضی‌اش هم جسمی نیست، در این داستان حضور دارد. هر چهار داستان، موقعیت دشوار، کسالت آور و تکرار شونده زنان خانه را نشان می‌دهد؛ بی آن‌که تلاشی از سوی شخصیت‌ها برای تغییر صورت بگیرد.

دسته دوم داستان «کسی که

موهایم را شانه زد» (ص ۶۷)، داستان اعتراض است؛ اعتراضی تلخ و گزنده و حس برانگیز به شرایط ظالمانه زندگی و رفتار غیرانسانی اطرافیان راوی. در این داستان، راوی از بدبختی‌ترین حقوق انسانی، یعنی بهداشت، حمام کردن و شانه زدن موی سر بازداشته می‌شود و بعد هم به بهانه بهداشت، موهای طلایی او را بر باد می‌دهند و او را از مهم‌ترین عنصر زیبایی دخترانه محروم می‌سازند. راوی این گونه درونیاتش را به زبان می‌آورد: «روسری را تا بالای ابرویم پایین کشیده‌ام و زانوهایم را چسبانده‌ام به شکم. به موهایم فکر می‌کنم، به موهایی که نیستند و به سری که درست مثل کف دستم صاف صاف است. (ص ۶۸) از پدر روزگار، راوی پیش برادرش زندگی می‌کند؛ درخانه‌ای که حق ندارد موهایش را شانه بزند میادا تارمویی بریزد و برادرش را به یاد این مصیبت بیندازد مگه خواهر، نان خور اوست: «تنهات زن پدرم شد که تو را پس بیندازد و ببندد بیخ ریش من.» (ص ۶۹) راوی در خانه‌ای زندگی می‌کند که فروغ، زن برادر او، مطیع شوهر است و در غیاب او، زندگی را با تهدیدهایش بر راوی تنگ می‌کند و برای خوشامد شوهر، صورت مسئله - موهای دختر - را پاک می‌کند. این داستان «اگرچه کوتاه است در کلام، در معنا و تأثیر، عمیق است. در داستان «نقاشی روی سبدهای سبزی»



(ص ۸۴)، راوی می‌خواهد برود به جشن تولد دوستش. مادر که وضع مالی درست و حسابی ندارد و از راه پاک کردن سبزی برای دیگران، پول در می‌آورد، موافق نیست، اما راوی حرف خودش را پیش می‌برد و پولی بابت کادوی تولد، از مادر می‌گیرد و می‌رود و مادر را با انبوه سبزی‌هایی که باید پاک و خرد کند، تنها می‌گذارد. اما دیدن تربچه‌های قرمز قاچ خورده و زیبایی وسط سفره جشن تولد، حال دختر را دگرگون می‌کند. او از خیر شام می‌گذرد و خودش را به مادرش که سرکوجه منتظر است، می‌رساند. در این داستان، باز هم پدر حضور ندارد، اما مادر این بار تنها نیست حالا کسی را دارد که او را می‌فهمد و کنارش می‌ایستد و شاید دلخوشی داشتن دختری وفادار و قدرشناس، پاداش مادری باشد که خود، آسایش و نیازهای مادی خود را قربانی خانواده کرده است.

دسته سوم

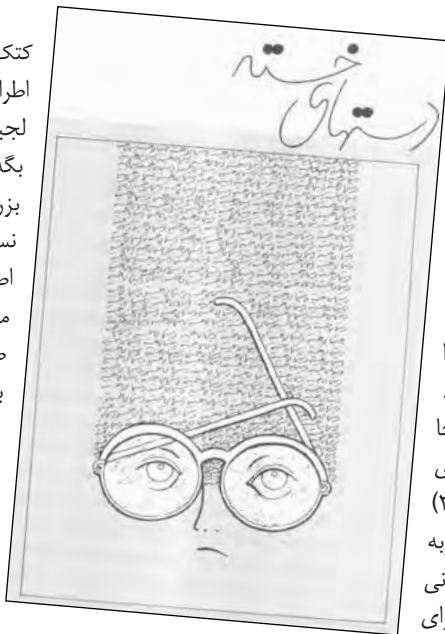
«من و آقای نقاش» (ص ۲۴)، روایت دختر نوجوانی است که به علت تنهایی و نداشتن همبازی، از روی دیوار توی باغ همسایه می‌رود و با آقای نقاش همسایه دوست می‌شود. «کسی همبازی‌ام نمی‌شد. از برادرم کتک می‌خوردم و خواهر کوچک ترم را کتک می‌زنم تا پایم را از در بیرون می‌گذاشتم، لنگه کشش برادرم مرا دوباره پشت در پنهان می‌کرد.» (ص ۲۴)

راوی در اعتراض به وضعیت تبعیض‌آمیز خانه، کتک زدن‌ها و کتک خوردن‌ها، اجبار به ماندن درخانه از ترس لنگه کشش برادر، دوستی، سرگرمی و مهربانی و آزادی را در خارج از خانه و در معاشرت با آقای نقاش جست و جو می‌کند. نقاش تنها کسی است که به او توجه می‌کند و اجازه می‌دهد از درخت بالا برود، از شاخه آویزان شود و روی زمین غلت بزند و نقاشی بکشد. دختر دور از چشم اغیار (برادر، مادر، پدر و عرف اجتماعی)، دیگری برای خود می‌سازد. او با این کار، کلیشه‌ها را می‌شکند. با وجود «نبایدها»، او هر روز به دیدن آقای نقاش، مرد تنهایی همسایه می‌رود.

دوستی راوی و آقای نقاش، با دخالت مادر و ترس از پدر تمام می‌شود. دختر با وجود میل شدید به ادامه دوستی با نقاش، متأثر از رفتار بازدارنده مادر و تحت تأثیر حس بزرگ شدن که معمولاً منع و

محدودیت‌های بیشتری با خود می‌آورد و از ترس تکرار اتفاق بد بیرون کشیده شدن از خانه نقاش، ناچار می‌شود رابطه‌اش را با او قطع کند. در واقع، او را به این کار و می‌دارند: «من گریه می‌کردم و دست نقاش را محکم گرفته بودم. می‌خواستم بازهمان جا بمانم که مادرم مرا روی زمین کشید و برد.» (ص ۳۱) باوجود این، تجربه دوستی با نقاش، دنیای درونی او را پر می‌کند: «دل‌م برای خودم تنگ شده بود، برای خودم وقتی که ایستاده بودم و دست‌های نقاش، موهام را می‌داد پشت گوش‌هایم.» (ص ۳۲)

در داستان «پرده گل‌گلی» (ص ۴۴)، مرضیه، شیشه‌های مستاجر جدیدشان حسین آقا را می‌شکند، بادکتک‌هایش را می‌ترکاند و فرار می‌کند. او خودش را به خانه دوست و مستاجر قبلی‌شان می‌رساند و می‌گوید: اتفاق را که خالی کرد، شما ببیاید.» داستان همین است؛ حسی و حرکتی. حسی عاطفی و حرکتی خشونت‌آمیز برای دوستی، اما وقتی مرضیه همراه دوستش برمی‌گردد، می‌بیند حسین آقا شکایت کرده است و پاسبان‌ها پدرش را به پاسگاه می‌برند. مرضیه شیشه‌ها را می‌شکند تا به حضور حسین آقا، به رفتن دوستش از خانه‌شان اعتراض کند. او فقط می‌خواهد حسین آقا برود و دوستش برگردد. اما این واکنش معترضانه، برای مرضیه‌گران تمام می‌شود. بعد از آن، مادر لایلا اجازه نمی‌دهد دخترش با او حرف بزند. مادرش آرزو می‌کند که کاش مرضیه خفه می‌شد و به اینجا نمی‌رسید. حسین آقا از دست پدر مرضیه شکایت می‌کند تا به قول خودش «زن‌گوله تابوت» را ادب کند. با وجود همه این دردسرها، مرضیه توانسته زندگی حسین آقا را به هم بریزد و از دست او که مرد‌گنده‌ای است، فرار کند. او دوستی دارد که به خاطرش، حاضر است



کتک بخورد. حتی اگر اطرافیان، اسم کار او را لجبازی بچه‌گانه بگذارند، اما مرضیه بزرگ شده است و نسبت به محیط اطراف خود، احساس مسئولیت می‌کند و در صدد تغییر آن برمی‌آید. حرکت او از دید خودش و دوستش، معنای دیگری دارد و آن را فقط مرضیه و دوستش می‌فهمند. حالا دیگر

همه می‌دانند که حسین آقا، مستاجر خوبی نیست و مرضیه این را به پدر و مادر و همه اهل محل ثابت کرده است و همین، حسین آقا را به زودی از خانه آن‌ها بیرون می‌فرستد. «پس از عرض سلام»، نامه‌های دختر نوجوانی است به نام مرضیه به پدرش که در شهر دیگری مشغول گذراندن طرح است. نامه، شرح دلتنگی‌های دختر است، لحن نامه‌ها معترضانه است. راوی از اطرافیان مادر، عمه خانم و آق بابا گله می‌کند. از این که آن‌ها او را به حساب نمی‌آورند و می‌خواهند همه چیز را به او دیکته کنند؛ حتی کار شخصی نامه نوشتن به پدرش را. اما راوی، خلاف توصیه دیگران رفتار می‌کند. او به توصیه معلمش که انشا باید مقدمه و نتیجه داشته باشد، توجه نمی‌کند و آن طور که خودش می‌خواهد، نامه می‌نویسد. او خلاف نظر مادر و عمه خانم و دکتر، روزه می‌گیرد و از این که به میل خود رفتار می‌کند، احساس بزرگ شدن و استقلال می‌کند و دست آخر، موفق می‌شود پدرش را به نوشتن نامه جداگانه برای خودش وادارد.

داستان‌های نوع سوم، تلاشی است برای رهایی از سلطه تبعیض‌آمیز اطرافیان. شخصیت‌های دختر که نقش اصلی را برعهده دارند، با واکنش خود، حادثه می‌آفرینند و منشأ تغییر موقعیت خود می‌شوند. عدم حضور مردان در داستان‌ها و همراه نبودن آن‌ها در کارهای خانگی با زنان، در مجموع آن‌ها را در حاشیه امن و عاقبت و فارغ از مسئولیت تصویر کرده است. به امید آن که مژگان کلهر، نویسنده جوان حوزه ادبیات کودک و نوجوان، با نثر موجز و نگاه موشکافانه به دنیای زن، در گام‌های بعدی، داستان‌هایی بیافریند که دختران را خلاق‌تر، شجاع‌تر، رقابت‌جوتر و پرتحرک‌تر تصور کند؛ همان گونه که در واقعیت دنیای امروز، بسیاری از دختران، این گونه هستند.

